



تربیت اسلامی تلاشی در راستای تحول رتّانی انسان است

تربیت اسلامی تلاشی در راستای تحول رتّانی انسان است؛ یعنی انتقال جان آدمی از حیات حیوانی به حیات معقول و از حیات معقول به حیات الهی.

تربیت اسلامی تلاشی در راستای تحول رتّانی انسان است؛ یعنی انتقال جان آدمی از حیات حیوانی به حیات معقول و از حیات معقول به حیات الهی.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر با عنوان تأملی بر کل‌نگری در تربیت اسلامی توسط رضا محمدی چاپکی، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی به مناسبت روز امور تربیتی و تعلیم و تربیت اسلامی نگاشته شده است؛

اگر تربیت تلاشی در راستای تحول ممکن و مطلوب آدمی باشد، شناخت مبدأ و مقصد این تحول می‌تواند مشمول صفاتی همچون دینی یا غیردینی شود. به عبارتی، نوع نگاه به ماهیت انسان و غایت وجودش از منظری دینی یا غیردینی، شرط اتصاف تربیت به صفات دینی یا غیردینی است. از این رو، "تربیت اسلامی" تلاشی در راستای تحول رتّانی انسان است؛ یعنی انتقال جان آدمی از حیات حیوانی به حیات معقول و از حیات معقول به حیات الهی. بر این اساس، صیوروت جان آدمی به سوی حیات طیبه الهی معرفّ جریان مرکزی تربیت اسلامی است. با این حال، شرح چگونگی این صیوروت یا فرایند تربیت اسلامی همیشه یکی از چالش‌های مهم متفکران بوده است. بررسی پاسخ‌های گوناگون اندیشمندان تربیت دینی در جهان که برگرفته از آموزه‌ها و تجارب متنوع است، می‌تواند مقدمه مناسبی برای بحث باشد. این پاسخ‌ها ذیل پارادایم‌ها یا الگوهای کلان تربیت دینی معرفی شده‌اند.

۱- پارادایم متن محور-الهیاتی (The Scriptural-Theological Paradigm): این الگوی کلان تربیت دینی، بر متن مقدس متمرکز بوده و یادگیری خواندن و فهم متن، هدف اصلی آن به شمار می‌رود. در کشور ما نیز دیدگاه افرادی که بر آشنایی با روخوانی و روان‌خوانی و فهم اولیه متن قرآن تأکید دارند، ذیل این الگو قرار می‌گیرند.

۲- پارادایم پدیدارشناختی (The Phenomenological Paradigm): بر اساس این الگو، دریافت و تفسیر هر فرد دیندار، محترم شمرده شده و دین خاصی مبنای تربیت دینی قرار نمی‌گیرد، بلکه تربیت دینی به آموزش ادیان فروکاسته شده و معلم موظف است دانش آموزان را با آموزه‌ها و احکام ادیان گوناگون آشنا کند. این الگو که ریشه در لیبرالیسم دینی دارد، در کشورهای چندفرهنگی بسیار استفاده می‌شود. همچنین، این نوع آموزش به طور خاص در دانشکده‌های ادیان و مذاهب کاربرد دارد.

۳- پارادایم روان‌شناختی-تجربی (The Psychological-Experiential Paradigm): این الگوی کلان مبتنی بر دیدگاهی است که تجربه دینی را زمینه و بنیاد دین‌شناسی افراد می‌داند. بر این اساس، زمینه‌سازی شکل‌گیری تجربه‌های دینی متریبان به کمک برنامه‌های معنوی (زیارتی و مناسک جمعی) مهم‌ترین اصل این الگوی تربیت دینی است. علاقه برخی مربیان به استفاده از اردوهای زیارتی و اجرای برنامه‌های معنوی در ایام محرم و رمضان در کشور ما، ذیل این الگو می‌گنجد.

۴- فلسفی-فکری (The Philosophical-Conceptual Paradigm): این الگوی کلان تربیت دینی، تأکید بسیاری بر فهم عقلانی و شکل‌گیری معرفت دینی در متریبان دارد. توانایی فهم و استدلال درباره آموزه‌های اعتقادی مهم‌ترین هدف تربیت دینی طبق این الگو است. به نظر می‌رسد برنامه‌های درسی تعلیمات اسلامی در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی ایران، کاملاً مبتنی بر این تفکر طراحی شده و آموزه‌های اسلامی درباره توحید، نبوت، معاد، عدل الهی و امامت به طور مبسوط در کتاب‌های تعلیمات دینی دوره متوسطه گنجانده شده بودند.

۵- پارادایم اجتماعی-فرهنگی (The Socio-Cultural Paradigm): بر اساس این الگو، نگاه اجتماعی به دین با هدف ایجاد یک جامعه مؤمنانه محور اساسی تربیت دینی است. در نتیجه، آموزه‌های اخلاقی برگرفته از دین و روند اصلاح رفتار فردی و اجتماعی در چارچوب دین بسیار مهم شمرده می‌شوند. در کشور ما، با وجود اندیشه‌های غنی اسلام درباره اهمیت شکل‌گیری جامعه اسلامی، برنامه‌های تربیتی جدّی در این باره طراحی و اجرا نمی‌شود.

۶- پارادایم تاریخی-سیاسی (The Historical-Political Paradigm): تأکید اساسی این الگو، آشناسازی و تحکیم بنیان

های تاریخی دین و آموزش مقابله با دشمنان بیرونی و جریان های انحرافی درونی است. به طور خاص، آشنایی با جریان های الحادی و تفکرات سکولار و القا هویتی سیاسی دینی به متریبان و برانگیختن آنها برای کنش ورزی سیاسی مرتبط، از برنامه های اصلی این الگوی کلان تربیت دینی محسوب می شود.

با توجه به پارادایم های مذکور به نظر می رسد اغلب متفکران تربیت دینی صرفاً به یک جنبه از وجود انسان توجه داشته و موضوع تربیت دینی را به باور، معرفت، احساسات و عواطف، رفتار و عملکرد فردی یا روابط اجتماعی فرو کاسته اند؛ در صورتی که موضوع تربیت دینی، جان آدمی است که ابعاد گوناگونی دارد.

بر این اساس، تربیت اسلامی همان آموزش اسلام نیست. هرچند فراگیری آموزه ها و احکام اسلامی شرط لازم تربیت اسلامی محسوب می شود، اما شرط کافی نیست. یعنی نمی توان با این نوع آموزش انتظار داشت متریبان به اهداف غایی تربیت اسلامی دست یابند. چه بسیار افرادی که پس از سال ها فراگیری اندیشه های اسلامی به معاندان و مخالفان جدی اسلام و جامعه مسلمین تبدیل شده اند.

همچنین، تربیت اسلامی همان تحول احساسی و عاطفی نسبت به اسلام نیست. هرچند از نظر برخی اندیشمندان، ایجاد پیوندهای عاطفی کودکان با اسوه های دینی و افراد متدین جامعه و کسب تجربه های معنوی در دوران کودکی و نوجوانی می تواند مقدمه بسیار خوبی برای جذب و اعتماد متریبی به آموزه های دینی و عمل به آنها باشد، اما این مورد نیز شرط کافی محسوب نمی شود. اگر علایق و پیوندهای عاطفی با فراگیری مستدل معارف، محکم و استوار نشود، دیر یا زود، جایگزین های عاطفی می توانند موجب گسست این پیوندها بشوند.

علاوه بر این، تربیت اسلامی همان عادت بر انجام اعمال و مناسک اسلامی نیست. هرچند مناسک و عبادات اسلامی به عنوان ارکان و بنیادهای اساسی شناخته شده اند، اما عادت بر انجام آنها و تحمیل و اجبار متریبان بر این اعمال، ثمره چندانی در تربیت اسلامی نخواهد داشت. عادت و مداومت بر رفتارهایی که معنا و اهمیت آن در شبکه اعتقادی هنوز مشخص نشده و انگیزه های درونی برای آن ایجاد نشده باشد، دوام نداشته و به زودی کنار گذاشته خواهند شد.

بر این اساس، برنامه های تربیت اسلامی هنگامی مفید خواهد بود که از نگاه های فروکاستی دور مانده و به نحوی کل نگر مدنظر قرار گیرد. در این خصوص، علاوه بر توجه به تمام ابعاد وجودی آدمی (به لحاظ فردی و اجتماعی) ملاحظات مربوط به ویژگی های شخصیتی و تفاوت های فردی متریبان، مراحل گوناگون رشد آنها، زمینه ها و محیط های تربیت، و عوامل و موانع بیرونی متعدد نیز باید مدنظر قرار گیرد. همچنین، با توجه به تأثیر غیرمستقیم نهادهای گوناگون بر تربیت همچون فرهنگ، اقتصاد و سیاست، تربیت اسلامی را بایستی به مثابه شبکه ای پیچیده حاوی نظام های متنوع در سطوح و لایه های چندگانه ملاحظه کرد. بر همین اساس، تربیت انسان به عنوان محور اساسی تمام تلاش های دینی در سطوح گوناگون محسوب شده و در تمام برنامه ریزی های کلان جامعه باید بدان توجه شود.

با این حال، هنوز دیدگاه های متفاوتی درباره ضرورت و اهمیت برنامه های درسی تربیت اسلامی در نظام آموزش و پرورش رسمی و حتی نظام آموزش عالی کشورمان وجود دارد. هرچند بسیاری از اندیشمندان بر ضرورت برنامه های رسمی (به صورت خاص یا تلفیقی) تأکید دارند، اما برخی دیگر، نقش برنامه های غیررسمی و فوق برنامه ها را مهمتر دانسته و حتی بر لزوم خروج برنامه های تربیت اسلامی از نظام رسمی آموزش و پرورش رأی می دهند. در این میان، اغلب اندیشمندان در اهمیت دوران کودکی و به طور خاص، نقش خانواده در تربیت اسلامی فرزندان، اتفاق نظر دارند. این در حالی است که مطالعات جدی پیرامون برنامه های تربیت اوان کودکی (ناک) بر اساس آموزه های اسلامی به تازگی مدنظر پژوهشگران و متفکران قرار گرفته است. با وجود این، خلأ پژوهشی درباره مطالعات راهبردی و میان رشته ای مفصل و مبسوط در حوزه تربیت اسلامی کاملاً مشهود است.